

نبوده، ماهیتی متفاوت از یک‌دیگر دارند. به عنوان مثال ثبت نام برای شرکت در انتخابات، تعیین صلاحیت نامزدها، شرکت در مبارزه‌ی انتخاباتی و انجام تبلیغات، حضور در پای صندوق رأی و سرانجام شمارش آراء، مهم‌ترین مراحل و اجزای این فرایند را تشکیل می‌دهند. هر یک از این مراحل دارای ضوابط و مقررات مخصوص به خود است که مجموعه‌ی این ضوابط و مقررات، قوانین انتخاباتی کشورها نامیده می‌شود. «حال با این مقدمه باید بگوییم که نظام انتخاباتی نظامی است که قوانین مربوط به آخرین مراحل این فرایند یعنی شمارش آراء را مشخص می‌کند. به عبارت دیگر تبدیل رأی به کرسی نمایندگی و تقسیم کرسی‌ها میان فهرست‌ها و نامزدهای مختلف، وظیفه‌ی اصلی نظام انتخاباتی است یا نظام انتخاباتی تعیین‌کننده‌ی چگونگی اعمال حکومت توسط اکثریت است.»<sup>(۱)</sup>

نظام انتخاباتی که بدین‌گونه تعریف شد، یکی از عوامل اصلی شکل‌دهنده‌ی نظام حزبی نیز هست. در تعریف نظام حزبی گفته شده است:

«از مجموعه‌ی روابط متقابل میان احزاب سیاسی از یک سوی و احزاب سیاسی و حکومت از سوی دیگر، نظام خاصی شکل می‌گیرد که از آن به نظام حزبی تعبیر می‌شود.»<sup>(۲)</sup>

با این تعریف سه نوع نظام حزبی در جهان وجود دارد که عبارت‌اند از: تک حزبی، دو حزبی و چند حزبی و هر یک از این سه نوع به تقسیم‌های جزئی‌تری نیز تفکیک شده است.<sup>(۳)</sup> در همین ارتباط ذکر این نکته لازم است که سه نوع نظام انتخاباتی نیز وجود دارد که عبارت‌اند از:

نظام انتخاباتی اکثریتی، نظام انتخاباتی تناسبی و نظام انتخاباتی تلفیقی و هر یک از این نظام‌ها نیز به نوبه‌ی خود تقسیم‌بندی‌های جزئی‌تری دارد.<sup>(۴)</sup>

۱. مراجعه شود به: ایوبی، اکثریت چگونه حکومت می‌کند؟ صص ۴۸-۴۷

۲. مراجعه شود به: ایوبی، پیدایی و پایایی احزاب سیاسی در غرب، ص ۲۴۵

۳. مراجعه شود به: همان، ص ۲۴۶

۴. برای آگاهی از جزئیات این تقسیم‌بندی مراجعه به این اثر مفید است: ایوبی، اکثریت چگونه حکومت می‌کند؟، صص ۵۶-۱۱۴

اگر از نظام تک‌حزبی صرف‌نظر کنیم، که به عقیده‌ی بسیاری مصداق حکومت و سیاست غیررقابتی است، در نظام‌های دو حزبی یا چندحزبی رقابت سیاسی عملی از طریق احزاب سیاسی انجام می‌شود که فعالیت‌های سیاسی مبارزاتی خود را در چارچوب قوانین انتخاباتی انجام می‌دهند و سرنوشت نهایی فعالیت‌ها و اقدامات آنان را نظام‌های انتخاباتی معین می‌سازند، در نتیجه نهادهایی که رقابت سیاسی به وسیله‌ی آنها انجام می‌گیرد، احزاب سیاسی (یا در کشورهایی که احزاب شکل نگرفته‌اند، جناح‌ها) هستند که سازوکار حاکم بر کل فرایند رقابت سیاسی به وقوع پیوسته در این نهادها را نظام انتخاباتی تعیین می‌نماید.

گرچه، با این توصیف، نهادهای رقابت سیاسی معادل احزاب سیاسی است، نباید از این مطلب نیز غفلت ورزید که بسیاری از عوامل درونی و بیرونی دست به دست هم می‌دهند تا نهادهای مزبور بتوانند رقابت را به انجام رسانند. پاره‌ای از این عوامل عبارت‌اند از: فضای سیاسی جامعه، هزینه‌های انجام شده، نوع انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان و در نهایت دیدگاه مثبت و مساعد حاکمیت نسبت به کل جریان رقابت سیاسی. این به خودی خود موضوع رقابت سیاسی را با مشارکت سیاسی پیوند می‌دهد که به اختصار آن را بررسی می‌کنیم:

### ۳-۴: رقابت سیاسی و مشارکت سیاسی

بعضاً از رقابت سیاسی و مشارکت سیاسی به طور همزاد یاد می‌شود، بین آنها تمایزی منظور نمی‌گردد و یکی لازمه دیگری دانسته می‌شود. در برخی از جاها نیز رقابت سیاسی مصداق مشارکت سیاسی به حساب آمده، وجود مشارکت سیاسی به وجود رقابت سیاسی منوط شده است. در زمینه‌هایی نیز که مطالعات موردی صورت گرفته، بدون دقت نظری و مفهومی، رقابت سیاسی در کنار مشارکت سیاسی بدون مرزبندی مشخصی به کاربرده شده است. بنابراین لازم است که در بحث از رقابت سیاسی به مشارکت سیاسی نیز در حد تبیین ارتباط دو مقوله اشاره شود تا مفهوم رقابت سیاسی از لحاظ اصطلاحی روشن‌تر گردد. از مشارکت سیاسی تعریف‌های متعدد و متنوعی در حوزه‌های جامعه‌شناسی سیاسی و توسعه، به هنگام بحث از نوسازی و

مسایل آن، به عمل آمده است. از آنجا که هدف عمده‌ی مشارکت سیاسی تأثیرگذاری بر قدرت سیاسی است، در تعریف‌هایی که از مشارکت سیاسی به عمل آمده از توده‌ی مردم و تشکل‌های سیاسی به منزله‌ی طرف حساب‌های نظام سیاسی سخن به میان آمده و براساس رابطه‌ی دولت و جامعه و تعادل‌های این دو با یکدیگر از انواع مختلف مشارکت سیاسی یاد شده که دو نوع عمده‌ی آن‌ها اجباری و داوطلبانه است. به علاوه این دو نوع مشارکت در قالب نظام‌های سیاسی مختلف عینیت یافته، طوری که امروزه تقریباً هیچ رژیم سیاسی یافت نمی‌شود که منکر مشارکت سیاسی در درون خود باشد و یا حداقل در لفظ، مشارکت سیاسی را پدیده‌ای مطلوب به حساب نیاورد. از میان تعاریف متعدد مشارکت سیاسی<sup>(۱)</sup> این تعریف از مشارکت سیاسی با منظوری که ما از رقابت سیاسی داریم قرابت بیشتری دارد:

«هر نوع اقدام داوطلبانه، موفق یا ناموفق سازمان یافته یا بی سازمان، مقطعی یا مستمر که برای تأثیرگذاری بر انتخاب سیاست‌های عمومی، اداره‌ی امور عمومی یا گزینش رهبران سیاسی در سطوح مختلف حکومتی [اعم از] محلی و ملی، روش‌های قانونی یا غیرقانونی را به کار گیرد.»<sup>(۲)</sup>

با توجه به این که هدف اصلی مشارکت سیاسی براساس تعریف فوق‌الذکر تأثیرگذاری بر نظام سیاسی است و بر سر میزان و نحوه‌ی همین تأثیرگذاری است که مسابقه‌ی نیروهای سیاسی شکل می‌گیرد و نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی نقش خود را نشان می‌دهد، می‌توان رقابت سیاسی را مصداق عینی و کامل مشارکت سیاسی دانست. به عبارت دیگر مشارکت سیاسی مفهومی است که با رقابت سیاسی نسبت مادری دارد و مفهوم اخیر از آن زاییده می‌شود. در نتیجه وقتی مشارکت سیاسی واقعی وجود عینی دارد که رقابت سیاسی شکل گرفته باشد و در جامعه خود را نشان دهد. در غیر این صورت به طور عملی نمی‌توان گواهی داد که مشارکت سیاسی واقعی وجود خارجی یافته است.

۱. برای نمونه مایرون واینر در اثر ذیل، ده تعریف متفاوت از مشارکت سیاسی را ذکر کرده است: لوسین پای و دیگران، *پهران‌ها و توالی‌ها در توسعه‌ی سیاسی*، صص ۲۴۶-۲۴۳

۲. همان، ص ۲۴۷

علاوه بر این از تعریف بالا می‌توان به‌طور ضمنی دامنه‌ی رقابت سیاسی را دریافت. به همان میزان که ما در تعریف مشارکت سیاسی هر نوع اقدام داوطلبانه را با اوصاف فوق‌الذکر مشارکت به حساب آوردیم، رقابت سیاسی نیز می‌تواند مصداق مفهوم داوطلبانه‌ی اقدامی قرار گیرد که با هدف تأثیرگذاری بر سیاست و حکومت یک کشور بین نیروهای سیاسی جریان می‌یابد و در واقع چون به نحوی از مشارکت سیاسی روئیده، محدوده‌ای به اندازه‌ی مشارکت سیاسی دارد؛ به عبارت دیگر همان جنبه‌ای را که قبلاً در فصل اول اشاره کردیم در این جا نیز وجود دارد که رقابت دو جنبه‌ی مختلف آشکار و پنهان دارد که جنبه‌ی آشکار آن در قالب رقابت سیاسی در الگوهای مشخص و نهادهای مشخص و بخش پنهان آن در قالب‌هایی بی‌سازمان و ابتکاری به شکل زد و بندهای پشت پرده و مقطعی یا مستمر جریان دارد.

فرجام سخن در این باب این است که از لحاظ اصطلاحی، رقابت سیاسی بخشی از بازی کلی سیاسی است که به اصول پیش گفته قائم بوده، امروزه به اشکال مختلف اجرا می‌گردد و در حقیقت همان نگاهبانی سیاستمداران از یک‌دیگر است که به امید دستیابی به قدرت سیاسی غالباً با حاصل جمع مثبت انجام می‌گیرد و این حاصل جمع مثبت است که امید به تداوم حیات سیاسی پویای یک رژیم سیاسی، خواهان پویایی و در کنار آن رقابت برای تصدی امور است.

## ۲- ثبات سیاسی

تاکنون در بسیاری از نوشته‌هایی که موضوع اصلی یا فرعی آن‌ها بررسی ثبات سیاسی بوده، در تعریف اصطلاحات محوری موضوع سکوت مانده و تنها ابعاد مختلف مؤلفه‌های اجتماعی ثبات، بررسی شده است. شاید در نگاه اول یکی از دلایل آن جوهره‌ی مفهوم ثبات باشد. با این وجود چون حوزه‌ی موضوع علوم اجتماعی بوده، در این حوزه تنها با تحدید مفهومی می‌توان به نتیجه‌ای شایان نقد و بررسی دست یافت، در این جا ناگزیر از شکافتن مفهوم ثبات سیاسی هستیم.

در این جا مفهوم ثبات سیاسی نیز مانند زوج خود، رقابت سیاسی، از جمله مفاهیمی

است که با آن برخوردهای متفاوتی شده است. از طرفی در زبان و ادبیات عادی و سیاسی فارسی چندان بدیهی پنداشته شده که تقریباً هیچ نگارنده و صاحب نظری نیست که آن را پله و پایه‌ی بالا روی برای رسیدن به مقاصد بعدی قرار نداده باشد. شاید رویکردی ناشی از درک عامی باشد که از واژه‌ی ثبوت یا ثابت و ثبات همان عدم زوال و نابودی و باقی ماندن به ذهن فارسی‌زبانان متبادر می‌گردد و چون چنین است، هرگاه صاحب نظری دست به قلم برده و مطلبی در این باره نگاشته است کمتر در تبادر ذهنی خود تردید رواداشته است.<sup>(۱)</sup> به علاوه در زبان فارسی کمتر به این موضوع پرداخته شده است. شاید یکی از دلایل مهم این عدم توجه، عدم اقتضای نیازهای روزمره‌ی سیاسی ایران در طول یک صد ساله‌ی اخیر باشد که به جای ثبات و نهادینگی به دلایل مختلف فعالان سیاسی در جست‌وجوی راه‌های تغییر و براندازی نظام سیاسی بوده‌اند. در چنین فضایی طبیعی است که به‌واژه‌ی انقلاب و واژگان هم‌خانواده‌ی آن بیشتر از واژگانی که از آن‌ها بوی نهادینگی و برقراری استشمام می‌شود، توجه شده، در متون مختلف کاوش و از دیدگاه‌های مکاتب مختلف سنجیده شود و در نهایت بیشتر افراد رشته‌های علمی مرتبط، از آن‌ها مطلع‌تر باشند. دیرزمانی نیست که در ایران حکومتی به‌نام جمهوری اسلامی مستقر شده، اهداف خود را اعلام رسمی نموده، عزم خود را دایر بر ماندن اعلام داشته، به این سمت و سوی حرکت کرده تا از ابزارهای مختلف برای دیرپایی خود بهره‌جوید. طبیعی است که به اقتضای وضعیت زمانی پدیدار شده، به تدریج صاحب‌نظران در مسیری گام بردارند که به دیرپاسازی نظام سیاسی جمهوری اسلامی ختم می‌گردد و بر همین اساس نیز آثار و ابداعات علمی خلق نمایند. در عین حال علی‌رغم این‌که بر کشور ایران تا سال ۱۳۶۷ بیشتر واژه‌ی بحران و جنگ حالت گفتمان محوری داشته و صرفاً بیش از سیزده سال نیست که نیاز به نهادینگی و ثبات

۱. برای مثال در مجموعه مقالاتی که اخیراً به‌وسیله‌ی سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با عنوان «رقابت‌ها و چالش‌های سیاسی در ایران امروز» منتشر شده (رجوع شود به پاورقی ۱ صفحه‌ی ۷ از همین فصل) تنها یک مقاله با عنوان «رقابت و ثبات سیاسی» در آن وجود دارد و در آن هم تعریفی از ثبات منظور نظر نویسنده نیامده است بلکه با مسلم پنداشتن مفهوم، تعریف نتایج و راه‌های حصول آن بررسی شده است.

بیشتر خودنمایی کرده است، در مواردی این بحث در قالب راه‌های حفظ نظام مطرح شده است. هر روز که می‌گذرد، این نیاز بیشتر و بیشتر می‌شود و این نیاز انگیزه‌ی فکر کردن و در یک کلام، اندیشه‌ورزی در این راه را می‌دهد. در نتیجه عدم توجه کافی در کشور ما به این موضوع شاید قدری طبیعی به نظر برسد.

این در حالی است که در ادبیات سیاسی غربی وضع کاملاً برعکس است. مطالب بی‌شماری وجود دارد که کلید واژه‌ی عنوان یا موضوع آن ثبات سیاسی<sup>(۱)</sup> است که در دو سطح مطرح شده است. سطح اول روابط بین‌الملل است که ثبات سیاسی در آن متوجه حفظ و دیرپاسازی نظم حاکم بر نظام بین‌المللی موجود است. در این حوزه از ثبات سیاسی به منزله‌ی ثبات راهبردی<sup>(۲)</sup>(۳) یاد می‌شود و با مد نظر قرار گرفتن مسایل و واقعیات روابط بین‌الملل، راه‌های حفظ ثبات سیاسی نظام بین‌الملل بررسی می‌گردد.

سطح دوم، حوزه‌ی مسایل داخلی است که در آن با رویکردهای متفاوت به نظام سیاسی و با بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری متنوع درباره‌ی ثبات سیاسی یک نظام سیاسی، شامل شناخت عناصر بی‌ثبات‌ساز و باثبات‌ساز، راه‌های باثبات‌سازی نظام مزبور بررسی می‌شود. جالب این‌که در این سطح از بحث شاه‌کلید، بی‌ثباتی سیاسی است و نه ثبات سیاسی و عمده‌ی صاحب‌نظرانی که در این حوزه سخن گفته‌اند، تلاش کرده‌اند با مد نظر قرار دادن بی‌ثباتی سیاسی راه‌های دستیابی به ثبات سیاسی را بیابند.<sup>(۴)</sup> وجود ادبیات نسبتاً غنی در دنیای غرب برای موضوع ثبات سیاسی نیز ناشی از مشکلاتی است که با آن مواجه بوده است. از یک طرف نوسازی سیاسی اروپایی به بی‌ثباتی سیاسی رژیم‌ها انجامیده و برای نجات رژیم‌های بی‌ثبات شده پژوهش صورت

#### Political stability

۱

۲. برای مثال مراجعه شود به اثر ذیل که با این درون‌مایه به رشته‌ی تحریر درآمده است:

Melvin L. Best, Jr. John Hughes. Wilson and Anderi A. Piontkowsky (eds.), *Strategic stability Nuclear the Disarmament*, the nether lands, Kluwer the post - cold war world and the future of *in* Academic Publishers, 1995.

#### Strategic Stability

۳

۴. برای آگاهی بیشتر از چنین روشی در مطالعه‌ی ثبات سیاسی مراجعه شود به:

Stephen J. Andriole and GERAL W. Hopple, *Revolution and Political Instability*, st.Martin's Press, Inc., 1984

گرفته و راه حل اندیشیده شده است. از طرف دیگر جهان سوم، مسایل و مشکلات آن و اهمیتی که این کشورها در نقشه‌ی سیاست خارجی قدرت‌های بزرگی چون امریکا داشته‌اند موجب شده که به تحولات داخلی جهان سوم (خصوصاً در جایی که کانون آن‌ها موجودیت رژیم‌های طرفدار غرب در جهان سوم را هدف قرار داده) دقت گردد و بررسی شود، حتی پژوهش‌های میدانی و از نزدیک روی آن‌ها صورت گیرد. دستاورد این پژوهش‌ها امروزه ادبیات ثبات سیاسی غربی را درباره‌ی رژیم‌های سیاسی قاره‌ی آفریقا، کشورهای امریکای لاتین و قاره‌ی آسیا شکل داده و غنی ساخته است.<sup>(۱)</sup> همان‌طور که اشاره شد، مد نظر این ادبیات نه برقراری ثبات سیاسی برای کلیه‌ی کشورها و رژیم‌های سیاسی در دنیای سوم، بلکه حفظ رژیم‌های طرفدار غرب بوده است. به عبارت دیگر از منظر بومی و داخلی قضیه را بررسی نکرده است.

به علاوه نظر به اوضاع بحرانی که امروزه متوجه کشورهای کودتا زده در افریقا و امریکای لاتین یا کشوری در منطقه‌ی آسیا مانند پاکستان یا کشورهای عرب حوزه‌ی خلیج فارس مانند عربستان سعودی یا شیخ‌نشین‌هاست، در سال‌های اخیر درباره‌ی چگونگی حفظ ثبات سیاسی (یا به عبارت بهتر حفظ وضع موجود) در این کشورها نیز ادبیات ثبات سیاسی<sup>(۲)</sup> تولید شده است که به غنای ادبیات غربی نیست؛ منتها آغاز راهی است که می‌تواند حوزه‌ی علمی ایجاد نماید که بتوان از آن رهنمودهای لازم را اخذ کرد. چنین وضعیتی می‌طلبد تا تلاش کنیم در این‌جا توصیف مفهومی مطلوبی از ثبات سیاسی به دست دهیم.

### الف: ثبات سیاسی از لحاظ لغوی

در فرهنگ‌نامه‌های فارسی، سه تلفظ از ثبات به کار رفته است. یک تلفظ «ث» را ضمه

۱. بخش‌های عمده‌ای از مطالب اثر ذیل به این حوزه مربوط است:

ساموئل هانتینگتون، موج سوم دموکراسی، ترجمه‌ی احمد شهسا، تهران، روزبه، ۱۳۷۳

۲. برای نمونه مراجعه شود به:

Fashat Hi Syed, "Political Stability and Democratic Process in Pakistan", National Development, 08/92, V.1, No. 1: P. 89- 127

داده، «ثبات» را دردی دانسته است که آدمی را از حرکت باز می‌دارد.<sup>(۱)</sup> در تلفظ دومی که از ثبات شده، «ث» فتحه گرفته است. در مقابل «ثبات» این معانی ذکر شده است: بر جای ماندن، قرار گرفتن، دوام یافتن، پایدار ماندن، پابرجایی، استقرار، ثبوت پایداری، استواری،<sup>(۲)</sup> توطد، بقا، دوام، پابرجایی، پافشاری و ایستادن.<sup>(۳)</sup> در تلفظ سومی که از ثبات شده «ث» کسره گرفته و ثبات به معنی بند برقع، تسمه و مانند آن که بدان پالان را بندند، دوالی که پالان بدان استوار کنند، به کار رفته است. واضح است که منظور ما از ثبات در این‌جا نه مورد اول و سوم، بلکه مورد دوم است. نگاهی به معانی صورت گرفته از ثبات نیز حاکی از آن است که همه‌ی آن معانی براساس درون‌مایه‌ی (تم) «ماندن» شکل گرفته است. گذشته از معانی بر جای ماندن و پایدار ماندن، که ماندن جزئی از آن را تشکیل داده، در سایر معانی نیز واژه‌ی ماندن به‌طور ذاتی و جوهری وجود دارد. ماندن توجه به واژگان دوام یافتن - که اتفاقاً در تعاریف اصطلاحی از ثبات نیز کلمه‌ی کلیدی است - نشان از آن دارد که در جوهره‌ی دوام یافتن، ماندن نیز به خودی خود وجود دارد. نیز همین‌گونه است واژگان قرار گرفتن، پابرجایی، استقرار و غیره که به نحوی از انحا به ماندن ارتباط می‌یابند؛ حال یا از باب مقدمه‌ی ماندن یا به منزله‌ی نتیجه‌ی ماندن. به عبارت دیگر واژگانی چون پافشاری و ایستادن را می‌توان به‌منزله‌ی مقدمه‌ی ماندن محسوب داشت، در حالی که بقا، دوام، پابرجایی، توطد، استقرار، ثبوت و پابرجایی را باید معادل یا نتیجه‌ی ماندن به حساب آورد.

همین درون‌مایه را در بیشتر موارد دیگری که واژگان هم‌خانواده‌ی ثبات در آن به کار رفته نیز می‌توان دید. برای نمونه در برابر ثابت ذکر شده است: «لغت فاعلی از ثبات و ثبوت. پابرجا، برقرار، مُزَلَّم، سَجِّین، محکم، استوار، پایدار، پاینده، مقرر، ایستاده، ایستنده، برقرار و باردار.»<sup>(۴)</sup> و نیز همین‌طور است در باره‌ی ثَبَات یا ثَبْت که اولی به معنی

۱. رجوع شود به:

الف - محمد معین، فرهنگ فارسی (متوسط)، امیرکبیر، چاپ هشتم، تهران ۱۳۷۱، جلد اول، ص ۱۱۸۶

ب - دهخدا، همان، صص ۷۲۶۷-۷۲۶۶

۲. معین، همان، ص ۱۱۸۶

۳. دهخدا، همان، ص ۷۲۶۶

۴. همان، ص ۷۲۵۱



کسی است که در دواثر و ادارات دولتی و شرکت‌ها و تجارت‌خانه‌ها نامه‌های رسیده را در دفاتر مخصوص ثبت می‌کند.<sup>(۱)</sup> و دومی به مفهوم قرار دادن، بر جای بودن، ثبوت، استواری، پایداری، مهر توقیع، مرد معتمد، دلیل، برهان و سلطان آمده است.<sup>(۲)</sup>

به همین ترتیب در ترکیباتی از ثبات و واژگان دیگر ساخته شده نیز درون‌مایه‌ی ماندن هم‌چنان به چشم می‌خورد. برای نمونه علامه دهخدا آن‌جا که ثبات را مضاف:

الف) حزم قرار می‌دهد، ترکیب ثبات حزم را استواری و هوشیاری در کار معنا می‌کند و از کلیده و دمنه شاهد می‌آورد که «ارکان و حدود آن را ثبات حزم و نفاذ عزم چنان مستحکم و استوار گردانید که چهارصد سال بگذشت»

ب) خواهش قرار می‌دهد، ترکیب ثبات خواهش را پایداری اراده و عزم معنا می‌کند و از تاریخ بیهقی شاهد می‌آورد که «بیعت کردم به سید خود... از روی اعتقاد و از ته دل به راستی نیست و اخلاص درونی و موافقت اعتقاد و ثبات خواهش»

ج) رأی قرار می‌دهد، ترکیب ثبات رأی را استواری در رأی و ثبات عزم معنا می‌کند و از کلیده و دمنه شاهد و مثال می‌آورد که «با آن‌چه ملک عادل انوشیروان کسری بن قباد را سعادت ذات... و ثبات رأی حاصل است می‌بینیم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد»

د) قدم قرار می‌دهد، ترکیب ثبات قدم را استقامت و پایداری معنا می‌کند و از حافظ شاهد و مثال می‌آورد:

«سفله طبعست جهان بر کرمش تکیه مکن

ای جهان دیده ثبات قدم از سفله مجوی»

ه) کردن قرار می‌دهد، ترکیب ثبات کردن را پایداری کردن معنا می‌کند و شاهد و مثال از تاریخ بیهقی می‌آورد که «خوارزمشاه، میمنه‌ی خود را سوی میسره‌ی ایشان فرستاد. نیک ثبات کردند دشمن سخت چیره شد... احمد ثباتی کرد و بزدند او را و به هزیمت رفت... اگر سلطانی به فراوه رود همانا ایشان ثبات نخواهند کرد و عبدالله بیرون آمد لشکر خویش را بیافت پراکنده... مگر قومی که از اهل و خویش او بودند که با

۱. همان، ۷۲۶۷

۲. همان‌جا

وی ثبات خواستند کرد.»<sup>(۱)</sup> در تمامی ترکیبات فوق همان قاعده‌ی ملازمت «ماندن» به منزله‌ی نتیجه یا مقدمه‌ی عمل، خود را نشان می‌دهد.

معنی جالب دیگری که علامه دهخدا از ثبات کرده، سکون است و از آثار مختلف زبان فارسی برای آن مثال آورده است:

«همی تاخت تا پیش آب فرات ندید اندر آن پادشاهی ثبات (فردوسی)  
 اگر خوارزمشاه آن ثبات نکردی... خللی افتادی بزرگ (تاریخ بیهقی)  
 گه وقار و گه جود دست و طبع تر است ثبات تند جبال و مضاء تیز ریاح (مسعود)  
 ای پادشاه مشرق و مغرب ثبات تو بر تخت پادشاهی سالی هزار باد (مسعود)  
 آنم به ثبات و وفا که دیدی در چهره و قامت اگر جز آنم (مسعود)  
 باز در عواقب کارهای عالم تفکری کردم تا روشن گشت که نعمت‌های این جهانی چون روشنایی برق است بی دوام و ثبات. (کلیله و دمنه)

و ثبات بر عهد و میثاقی که با سلطان داشت در سابق الایام فرا می‌نمود. (تاریخ یمنی)<sup>(۲)</sup>

ذکر معادلی به نام سکون به این دلیل مناسب است که ناخودآگاه اساس مطالبی قرار گرفته که در مباحث مربوط به ثبات سیاسی به کار رفته است. روی هم رفته از ذکر مطالب لغت‌نامه‌ای فوق به این نکته دست می‌یابیم که از لحاظ لغوی ثبات دو جهت مشخص یافته است. در جهت اول از ثبات به سکون تعبیر شده است. در همین ارتباط جالب توجه این‌که در تقسیم‌بندی‌های به عمل آمده از ثبات سیاسی، «سکون» درون‌مایه‌ی تعاریفی قرار گرفته که کانون توجه آن‌ها ثبات اقتدارگرایانه است.

جهت دوم ثبات جهتی است که در آن ماندن یا دوام یافتن در عین بی‌سکونی و تحرک آمده است. این معنی لغوی به ثبات سیاسی پویا نزدیک است که در دنیای امروز مقابل ثبات اقتدارگرایانه قرار دارد و ثبات سیاسی دموکراتیک نام گرفته است. از این تطبیق کوتاه می‌توان بدین نتیجه رسید که تعاریف اصطلاحی ثبات سیاسی خودآگاه یا

۱. همان، ص ۷۲۶۶

۲. همان‌جا

ناخودآگاه از معانی لغوی آن بهره برده‌اند. در قسمت بعدی، این تعاریف اصطلاحی را بررسی خواهیم کرد.

### ب: ثبات سیاسی: تعریف اصطلاحی

در تعریف ثبات سیاسی انتظار اول آن است که همانند دیگر مفاهیم مرتبط به آن، تعاریف زیادی از آن موجود باشد. بداهت اصطلاح منظور نظر چنین چیزی را موجب شده است. در عین ناباوری وقتی ادبیات ثبات سیاسی بررسی می‌شود، به نکته‌ای خلاف آنچه تصور شده برمی‌خوریم و آن این‌که: به گونه‌های مختلفی بحث از ثبات سیاسی به عمل آمده است. در رویکرد اول، از ثبات سیاسی به منزله‌ی متغیری مستقل در تبیین ناآرامی‌ها، خشونت‌ها، رشد یا رکود اقتصادی و غیره بهره گرفته شده و به همین دلیل تعریفی مختصر، ایجازگونه و فرعی یافته است. اغلب مطالبی که هم‌اکنون در حوزه‌ی تحول و توسعه<sup>(۱)</sup> در قاره‌ها و بعضاً کشورهای دستخوش نابه‌سامانی و به هم خوردگی اوضاع سیاسی موجود است، گواهی بر تنوع و فراوانی این‌گونه تعریف از ثبات سیاسی است. برای نمونه وقتی از قاره‌ی کودتاخیز افریقا یا از امریکای لاتین در باب بی‌ثباتی ذکری به میان آید، ثبات سیاسی و تعریفی از آن حالتی فرعی پیدا می‌کند؛ طوری که بیشترین توجه صرف مطالعات مقایسه‌ای بی‌ثباتی سیاسی و احیاناً ثبات سیاسی می‌گردد<sup>(۲)</sup> و در همین زمینه ثبات سیاسی تعاییر متفاوتی می‌یابد. اینگونه تعاریف ثبات سیاسی معمولاً حالتی ایجازگونه و اختصاری دارند.

رویکرد دوم، بر خود ثبات سیاسی تمرکز می‌شود. در این جا با استفاده از عوامل مختلف تلاش می‌شود ثبات سیاسی به منزله‌ی متغیری وابسته تبیین گردد. حالت محوری ثبات سیاسی موجب می‌گردد که عوامل اقتصادی - اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای تبیین ثبات سیاسی به کار گرفته شود و پیرامون آن مسایل مختلفی بررسی شود و در نهایت تعریفی در خور و تفصیلی از ثبات سیاسی عرضه گردد. علاوه بر این در

عمده‌ی نوشته‌هایی که هدف از نگارش آنها ابقای دیرپای یک حکومت یا نظام سیاسی بوده است، بدون این‌که تعریف مدوّن و مشخص از ثبات سیاسی عرضه گردد، در کلیت مطالب به آن پرداخته شده است. همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، عمده‌ی سیاست‌نامه‌ها و شریعت‌نامه‌های ایرانی و نیز ادبیات سیاسی کلاسیک دنیای غرب و برای مثال اثری مانند «شهریار» ماکیاولی، در این زمره قرار می‌گیرند. آنچه در این‌جا مطلوب است، بررسی تعاریف موجود و در نهایت دستیابی به تعریفی است که بتواند ما را در شکل‌دهی چارچوب نظری این تحقیق به میزان حداکثر یاری رساند.

### ۱- تعاریف مختصر ثبات سیاسی

نظر به این‌که تعریف ثبات سیاسی از این منظر قدمتی حدود نیم قرن در دوران جدید دارد و مطالب فراوانی در این زمینه به رشته‌ی تحریر درآمده، در این‌جا به نمونه‌هایی چند اکتفا می‌کنیم:

#### ۱-۱: ثبات سیاسی از دیدگاه دانیل لرنر

تعریفی که لرنر از ثبات سیاسی عرضه کرده، مبتنی بر نقش ارتباطات در توسعه (به‌طور کلی) و توسعه‌ی سیاسی است. نگاهی به نوشته‌های لرنر نشان می‌دهد که مشکل اصلی وی ثبات سیاسی نبوده، بلکه وی در جست‌وجوی تبیین تأثیرگذاری عینی گسترش ارتباطات و به دنبال آن انقلاب ارتباطات بر پیشبرد نوسازی و تجدد غربی در مناطق مختلف جهان سوم، به ویژه منطقه‌ی خاورمیانه بوده است. در لابه‌لای مطالعات موضوعی که وی از کشورهای مختلف کرده، نیم نگاهی نیز به ثبات سیاسی داشته است.

در جای جای یک اثر قدیمی از لرنر<sup>(۱)</sup> که محتوای آن به مطالعه‌ی نوسازی خاورمیانه اختصاص دارد و وی در این مطالعه شش کشور ایران، ترکیه، سوریه، لبنان،

۱. مراجعه شود به:

Daniel Lerner, the Passing of Traditional Society, London: the Free Press of Glencoe, Collier- Macmillan Limited, 1964

اردن و مصر را بررسی میدانی کرده است، به ثبات سیاسی و مقابل آن به بی‌ثباتی سیاسی اشاره شده است. محور تحلیل لرنر تشخیص سه‌گونه سنتی، انتقالی و مدرن در کشورهای مذکور و سنجش سایر مسایل براساس تغییرات این سه‌گونه جمعیت است و از نظر لرنر طیف مدرن را کسانی تشکیل می‌دهند که با ارزش‌های حاصل از تجدد غربی مانند سواد، شهرنشینی، عدم تقید به مذهب، آشنایی به استفاده از ابزار جدید مانند رادیو، خواندن روزنامه و چیزهایی از این قبیل آشنایی حاصل کرده، معتقدند که باید در کشوری مانند امریکا زندگی کنند. طیف سنتی را کسانی تشکیل می‌دهند که به ارزش‌های بومی دوران ماقبل مدرن کشورهای خود پای‌بندند و برای مثال نمی‌توانند روزنامه بخوانند یا علاقه‌ای به خواندن آن ندارند یا رادیو گوش نمی‌دهند و طیف انتقالی را کسانی تشکیل می‌دهند که یک‌پا در سنت بومی خود و یک‌پا در تجدد غربی دارند و در حال گذر از دنیای سنت‌گرایانه به دوران مدرن‌اند. با این توصیف لرنر از کل مردمان ساکن در کشورهای در حال توسعه و خصوصاً منطقه‌ی خاورمیانه است که بدون این‌که تعریف صریحی از ثبات سیاسی عرضه کند بیان می‌دارد:

«هماهنگی نخبگان نوسازی شده‌ی یک کشور با آرزوهای در حال رشد و گسترش انتقالی‌های آن کشور، شاخصی برای تبیین ثبات سیاسی در یک کشور جهان سومی است. در این ارتباط می‌توان بعضی شواهد بی‌ثباتی را تعارضات درون نخبگان، تعارضات بین نخبگان و داوطلبان مقام نام برده»<sup>(۱)</sup>

به این ترتیب از دیدگاه لرنر اگر در کشوری بین نخبگان مدرن و آرزوهای فزاینده و نیز رشد تدریجی نخبگان انتقالی هماهنگی برقرار باشد، آن کشور به همان میزان از ثبات سیاسی برخوردار است و هر چه تعارض در این زمینه بیشتر باشد، آن کشور به همان میزان بی‌ثبات تلقی می‌شود. این بیان به‌وسیله‌ی لرنر تعبیر دیگری هم یافته است: «اگر نمرات متوسط سه‌گونه [سنتی، انتقالی و مدرن] در کشور A تفاوت‌های کمی بین تمامی سه‌گونه را نشان دهد، آنگاه کشور A با ثبات‌تر خواهد بود... منظور ما از با ثبات‌تر این است که شکاف‌های طبقاتی برجستگی (نمود) کمتری دارند.»<sup>(۲)</sup>

Ibid. P. 166

.۱

Ibid. P. 84

.۲

حاصل سخن لرنر این‌که وجود هرچه بیشتر هماهنگی و عدم فاصله‌ی زیاد و جدی بین سه‌گونه‌ی نخبگان پیش‌گفته در کشور خاص، معادل میزان ثباتی است که در آن کشور وجود دارد. حال این هماهنگی و عدم فاصله می‌تواند جوانب مختلف را شامل گردد: شکاف طبقاتی که زیر بنایی اقتصادی دارد، شکاف فرهنگی که بُعدی هویتی به قضیه می‌دهد و غیره. حال اگر بخواهیم ثبات سیاسی را با استنباط از گفته‌های لرنر تعریف کنیم لاجرم باید بگوییم که ثبات سیاسی عبارت از حالتی است که در آن بین سه طیف نخبگان در زمینه‌های مختلف، تعادل نسبی حاصل از عدم فاصله‌ی جدی بین آنها، برقرار باشد. واضح است هرگاه این تعادل در اثر افزایش فاصله برهم زده شود، بی‌ثباتی سیاسی دامن‌گیر جامعه خواهد شد. عمده‌ترین وظیفه‌ی نظام سیاسی در این حالت، حفظ این تعادل بین نخبگی است که می‌تواند نوسازی جامعه را احتمالاً بدون گسست‌های خشن (مانند: انقلاب، شورش، کودتا و ترور) در سیاست‌گذاری و در اجرا به پیش برد. <sup>(۱)</sup> واضح است که می‌توان هم این تعریف را در حوزه‌های مختلف بسط داد و هم ایرادهایی به آن وارد ساخت. برای نمونه اگر به فرض نتوانیم در کشوری این سه طیف را به دلیل مثلاً جهان‌سومی نبودن تشخیص دهیم، درباره‌ی ثبات سیاسی آن کشور چه می‌توانیم بگوییم؟ شاید این مهم‌ترین انتقادی باشد که اساس تعریف لرنر را مست کرده، نیاز به تعاریف جامع و مانع‌تر را مطرح می‌سازد.

#### ۱-۲: ثبات سیاسی از دیدگاه دانکوارت روستو

تعریف روستو از ثبات سیاسی، با عنایت به موضوع مشروعیت سیاسی عرضه شده و افرادی مانند لوسین پای در بررسی‌هایی که از بحران مشروعیت در کشورهای مختلف به عمل آورده‌اند، بدان استناد جسته‌اند، بخصوص این‌که وقتی «پای» از نقش رهبری در حل بحران‌های مشروعیت سخن می‌گوید، به دوراهی‌هایی اشاره می‌کند که فرا روی رهبران سیاسی کشورها قرار دارد. یکی از این دوراهی‌ها، دوراهی تعصب و هم‌سازی است که زمانی رخ می‌دهد که یک کشور در حال توسعه با جهان خارج - که بنیان‌گذار

فرایند توسعه است - برخورد می‌کند. این برخورد «... به ناچار رهبران ملی را بر سر دوراهی سختی قرار می‌دهد: وفادار ماندن به هنجارهای سنتی یا پذیرش نیاز به هم‌سازی با واقعیت فشارهای خارجی و اقتباس هنجارهای جدید. در این‌جا انتخاب بسیار سخت است... رهبری مطلوب، ترکیبی از تعصب و ثابت قدمی از یک طرف و نوآوری و جهت‌دهی تغییر از طرف دیگر می‌باشد.»<sup>(۱)</sup>

به نظر پای، اختصاص امتیاز به هر یک از دو طرف (وفاداری به هنجارهای سنتی یا هم‌سازی با فشارهای خارجی) چنان‌چه بدون توجه به سایر شرایط صورت گیرد، می‌تواند بروز بحران مشروعیت حادی را برای نظام سیاسی موجب گردد.<sup>(۲)</sup> این بحران مشروعیت حاد، تخریب ثبات نظام سیاسی را هدف قرار می‌دهد. چنان‌که مشاهده می‌شود پای، ثبات سیاسی را به مشروعیت نظام مرتبط ساخته است و این برگرفته از تعریفی است که روستو از ثبات سیاسی بیان کرده است. روستو ثبات سیاسی را این‌گونه تعریف کرده است:<sup>(۳)</sup>

«مشروعیت شخصی حاکمان + مشروعیت نهادها = ثبات سیاسی»

به همین ترتیب روستو مشروعیت نهادها و مشروعیت شخصی حاکمان را مأخوذ از سنت قانون و کاریزما دانسته است یا به عبارت دیگر اشاره کرده است:

«مشروعیت کاریزمایی + مشروعیت عقلایی - قانونی + مشروعیت سنتی =

مشروعیت سیاسی»

توضیح این‌که برخلاف دیدگاه‌هایی که از حیث تحلیلی، گونه‌های سه‌گانه‌ی اقتدار را جدا و مجزا دیده‌اند، نظر روستو این است که در حوزه‌ی مشروعیت سیاسی باید ترکیب متوازی از تمامی گونه‌های سه‌گانه‌ی اقتدار وجود داشته باشد و در هیچ مقطع تاریخی نمی‌توانیم شکل خالصی از هیچ یک از انواع سه‌گانه‌ی اقتدار پیدا کنیم. بنابراین بحران مشروعیت با از بین رفتن شکلی از اقتدار و برقراری شکل دیگری از آن توأم نیست؛

۱. مراجعه شود به: پای و دیگران، بهران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ص ۲۲۲

۲. همان، ص ۲۲۳

۳. همان، ص ۲۳۵، به نقل از:

بلکه با تغییر در ترکیب مشروعیت نهادی و مشروعیت شخصی حاکمان همراه است.<sup>(۱)</sup> پس در تعریف روستو اولاً: مشروعیت سیاسی محور قرار گرفته است. ثانیاً: عدم تغییر در ترکیب مشروعیت نهادی و مشروعیت شخصی حکام، معادل ثبات سیاسی و تغییر در ترکیب مزبور، مساوی وقوع بی‌ثباتی سیاسی در نظام دانسته شده است. البته اشکالاتی به این تعریف وارد است. مهم‌تر از همه این‌که روستو فقط از ترکیب مشروعیتی سخن گفته، اما درصد وزنی اجزای تشکیل‌دهنده‌ی ترکیب مزبور را مشخص نکرده است. این‌که نهاد اهمیت بیشتری دارد یا نخبگان در قدرت و وزن کدام یک در تثبیت نظام سیاسی بیشتر است، نکته‌ی مهمی است که بررسی آن می‌تواند گره‌گشای بسیاری از مشکلات ثبات سیاسی باشد. به علاوه جای موضوع کارآمدی در تعریف روستو خالی است. روستو فقط به مشروعیت سیاسی بسنده کرده و فراتر از آن گام برنداشته است و این در حالی است که خود مشروعیت سیاسی یا حتی ترکیب مشروعیتی مورد بحث به‌طور کلی ریشه در کارآمدی نظام سیاسی دارد. صرف همین دو اشکال برای نمونه، می‌رساند که تعریف روستو همه‌جانبه نیست.

### ۱-۳: ثبات سیاسی از دیدگاه ملوین پست

پست با مقدماتی چند سعی می‌کند تعریفی از ثبات سیاسی عرضه کند. اولین مقدمه‌ی او آن است که تعریف ثبات قدری مشکل‌تر از تعاریف دیگر است؛ زیرا از چیزهای بدیهی است.

دوم این‌که هنوز هم این‌گونه است که خواه ناخواه یک اقدام مفروض یا ترتیبی از شرایط که باثبات‌کننده یا بی‌ثبات‌کننده به حساب می‌آید، به دیدگاه ناظر وابسته است. تاریخ پر از موقعیت‌هایی است که کشوری آن‌ها را کمک‌کننده به ثبات و کشور دیگری آن‌ها را مخرب ثبات می‌داند.

سوم این‌که از منظر ژئوپولیتیک، ثبات، تغییر و پیشرفت مسالمت‌آمیز را افاده می‌کند. وقتی تغییر صورت می‌گیرد، بسامان است و برای رهبران احساس فشار ناشی از



تحریک، اضطراب، محاسبه‌ی اشتباه، مشاهده‌ی غلط، یا به‌کارگیری زور را موجب نمی‌گردد.

چهارم این‌که ثبات می‌تواند به معنای نبود منازعه باشد. در عین حال منازعه‌ی کوتاه مدت بعضاً می‌تواند در طولانی مدت صلح ایجاد نماید.

پنجم این‌که شماری از افراد، ثبات را به منزله‌ی حالت مستمر یک نظام تلقی می‌کنند. در عین حال، بعضی تغییرات، حتی اگر با کاربرد زور توأم شود یا به‌وسیله‌ی زور انجام گیرد، می‌تواند حامی ثبات تلقی گردد. آنچه برای بحث ثبات حالت محوری و اساسی دارد، کنش‌ها و شرایطی است که توانایی بی‌ثبات‌سازی دارد. رویارویی‌های آشکار نظامی که با امنیت ملی مرتبط است، بدیهی‌ترین مثال در این زمینه است.<sup>(۱)</sup>

با این توصیف، وی ثبات را این‌چنین تعریف می‌کند:

«موقعیت یا شرایط با ثبات بودن، مانند مقاومت در برابر تغییر، انفکاک، یا

سرنگونی ناگهانی»<sup>(۲)</sup>

سپس بیان می‌دارد که بهترین شکل ثبات، همان نوع طبیعی آن است که در آن بین نیازها و چیزهای در دسترس، تعادل برقرار است. نیازهای اساسی نیز می‌تواند، سیاسی، ژئو-اقتصادی، اقتصادی-اجتماعی، سیاسی-اجتماعی، فرهنگی، ذهنی و روحی باشد و تأمین این نیازهاست که موجب می‌شود مردم و ملت‌ها با عزت و افتخار زندگی کنند.<sup>(۳)</sup>

جمله‌ی بعدی که بست اظهار می‌دارد، مقصود وی را از ثبات واضح‌تر می‌کند:

«جایی که عدم تعادل وجود دارد، نفوذ خارجی عموماً در شکل قدرت، نیاز

است تا تعادل را به حالت اولیه‌ی خود برگرداند. از لحاظ نظری بهترین ثبات،

ثباتی است که در آن برای حفظ تعادل به قدرت نیازی نباشد و تعارض در آن در

۱. مراجعه شود به:

Melvin L. Best, Jr, John Hughes- Wilson and Andrei A. Piont Kowsky (eds.) Op. Cit, P. 88

Ibid, P. 142

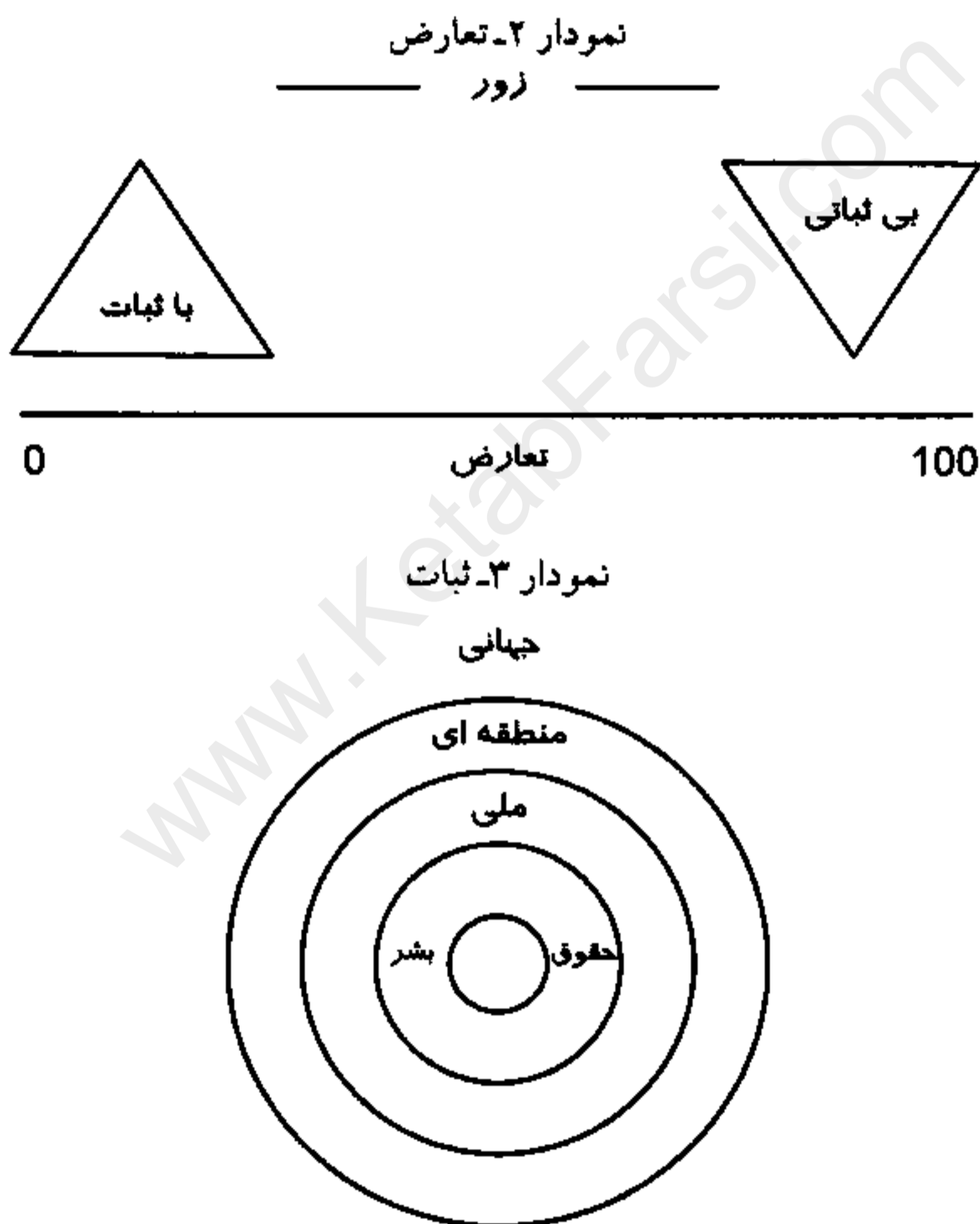
Op. Cit

۲

۳

حداقل میزان خود باشد»<sup>(۱)</sup>

مشخص است که در تعریف بست، ثبات با تعادل قرابت خاصی دارد و تعادل نیز از تناسب معقول نیازها و امکانات موجود به دست می آید. بست با ترسیم دو نمودار تلاش می کند به تعادل و ثبات خود، حالتی عملیاتی بدهد:



توضیح این که مطابق نمودار ۲، در نقطه‌ی صفر با وجود عدم تعارض، تعادل موجود و ثبات در عالی‌ترین حد خود برقرار است. اگر تعارض به نقطه‌ی ۱۰۰ برسد، سرنگونی نظام سیاسی حتمی است و به کارگیری زور نیز نمی‌تواند تعادل از دست رفته را بازگرداند. عقل حکم می‌کند که نظام سیاسی هیچ‌گاه اجازه ندهد افزایش تعارض به نقطه‌ی ۱۰۰ برسد. سؤالی که مطرح می‌شود، این است که باید در چه نقطه‌ای تلاش کرد و جلوی افزایش درجه‌ی تعارض را گرفت؟ جواب پیشنهادی بست آن است که اگر تعارض به درجه‌ی ۵۰ تا ۷۵ از ۱۰۰ رسید، بهترین زمان برای نظام سیاسی است که انجام اصلاحات درجه‌ی تعارض را تا ۲۵ و پایین‌تر از آن کاهش دهد. در چنین نقطه‌ای است که نظام سیاسی از دیرپایی بیشتری برخوردار است و می‌تواند از افزایش تعارض به درجات تحمل‌ناپذیر جلوگیری نماید.<sup>(۱)</sup> به این ترتیب کاربرد قدرت برای بازگرداندن تعادل به نظام سیاسی در اصلاحات نقش اساسی خود را می‌یابد.

به نظر بست مطابق نمودار ۳، در قلب همه‌ی ثبات‌ها و از جمله ثبات سیاسی، «حقوق بشر» در سطح فردی قرار دارد که به ثبات داخلی منجر می‌گردد و این ثبات به دنبال خود ثبات را در سطح ملی تا جهانی برقرار خواهد کرد.<sup>(۲)</sup>

نکته‌ی پایانی در این قسمت این که تعبیر از ثبات به منزله‌ی تعادل، گرچه در حوزه‌ی مباحث راهبردی کاربرد بیشتری دارد، بی‌ارتباط به ثبات در حوزه‌ی سیاست داخلی نظام سیاسی نیز نیست؛ زیرا در جهان امروز و با عنایت به این که نظام سیاسی دارای یک محیط داخلی و خارجی است و این دو محیط بر یکدیگر تأثیر دارند، بی‌ثباتی سیاسی یا ثبات سیاسی در یک حوزه می‌تواند حوزه‌ی دیگر را تحت تأثیر قرار دهد.

#### ۱-۴: ثبات سیاسی از دیدگاه بی. سی. اسمیت<sup>(۳)</sup>

اسمیت در مطالبی که درباره‌ی توسعه درجه‌ی سوم به رشته‌ی تحریر درآورده است، تلاش کرده تعریفی از ثبات عرضه نماید. نظر به هدف وی (که عبارت از بررسی عینی

Op. Cit

۱

Op. Cit

۲

B. C. Smith

۳

توسعه است) تعریف ثبات سیاسی حالتی فرعی یافته، اما با ذکر چند نکته‌ی مقدماتی به تعریف آن دست یازیده است.

اول این‌که: جهان سوم به قدری شاهد مظاهر مختلف بی‌ثباتی و بی‌سامانی سیاسی از قبیل کودتای نظامی، جنگ داخلی، منازعات قومی و محلی بوده که توجه دانشمندان علوم اجتماعی را به خود جلب کرده است. آنچه در این جلب توجه از همه مهم‌تر بوده، ناکامی این کشورها در دستیابی و بهره‌گیری کافی و دیرپاسازی از حکومت پارلمانی بوده است. جالب‌تر این‌که ناکامی حکومت پارلمانی در این کشورها از هیچ‌الگوی خاصی پیروی نمی‌کند.<sup>(۱)</sup>

دوم این‌که: تجربه نشان داده است که ثبات مفهومی بسیار هنجاری است. چون حذف ارزش از تحلیل‌هایی که درباره‌ی ثبات سیاسی انجام می‌شود، چندان آسان نیست. چیزی را که برای شخص بی‌ثباتی تلقی می‌شود، ممکن است دیگری آن را سرنگونی یک رژیم نامطلوب بداند و از آن استقبال کند. چیزی را که یک نفر ثبات می‌داند ممکن است برای دیگری سرکوب محسوب شود. در سنت مارکسیستی بی‌ثباتی امری اجتناب‌ناپذیر در مسیر پیشرفت تاریخ دانسته می‌شود و ثبات، انحراف از مسیر حرکت جامعه به سوی وضعیت نهایی خود تلقی می‌گردد و خارج از سنت مارکسیستی، بی‌ثباتی نوعی انحراف از مسیر یا لغزش در راه رسیدن به ترقی تلقی می‌شود. به همین دلیل برخی از افراد، مفهوم بی‌ثباتی را شایسته‌ی بررسی علمی نمی‌دانند و تنها دل‌مشغولی تحلیلی به بحث بی‌ثباتی صرفاً نمایانگر علاقه‌ی قلبی شخص به نظام سیاسی است که مورد تهدید واقع شده است.<sup>(۲)</sup>

سوم این‌که: هنجاری بودن مفهوم بی‌ثباتی فهم آن را به منزله‌ی نوع خاصی از دگرگونی دشوار شناخته است؛ زیرا این نوع دگرگونی اغلب با خشونت، مرگ و آشفستگی اقتصادی همراه است و از آن‌جا که فهم هر پدیده‌ی اجتماعی باید بر تحلیل عینی شرایط منجر به دگرگونی مزبور مبتنی باشد، در زمانی که بی‌ثباتی رخ می‌دهد چون بسیاری از

۱. بی. سی. اسمیت، ثبات، دموکراسی، توسعه، ترجمه امیرمحمد حاجی بوسنی و محمد فائز نجفی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال شانزدهم، شماره‌ی ۱۷۰-۱۶۹، ص ۱۱۶

۲. همان، صص ۱۱۷-۱۱۶

ارزش‌ها در معرض خطر قرار می‌گیرند، کاری بسیار مشکل است.<sup>(۱)</sup> چهارم این‌که: معمولاً در تحلیل ثبات سیاسی، ثبات دموکراتیک کانون توجه است نه تحلیل ثبات به‌طور عام؛ زیرا اولاً عده‌ی کمی مایلند درباره‌ی ثبات حکومت توتالیتر بحث کنند. ثانیاً چون دموکراسی تعریف واحدی ندارد و تقریباً همه‌ی حکومت‌ها براساس تعریفی که از دموکراسی دارند، خود را دموکراتیک می‌دانند، لازم است در بحث از ثبات ابتدا دموکراسی تعریف شود و براساس تعریفی که از دموکراسی صورت می‌گیرد، بتوان دریافت که چه نوع ثباتی مد نظر است.<sup>(۲)</sup> شایان ذکر این‌که علی‌رغم این تذکر، خود اسمیت تعریفی از دموکراسی ارائه نمی‌دهد و فقط نوسانات مختلف عینی حکومت‌های دموکراتیک در نقاط مختلف دنیا را بررسی می‌کند و در عین حال ذکر می‌کند:

«هم‌اکنون دموکراسی براساس واژگان لیبرال غربی تعریف می‌شود.»<sup>(۳)</sup>

و دو نمونه می‌آورد:

الف: «دیاموند و همکارانش، نظامی را دموکراتیک می‌دانند که زمینه‌ی با معنا و گسترده‌ای برای رقابت افراد و گروه‌ها فراهم نماید، در انتخاب رهبران و سیاست‌ها، سطح بالایی از مشارکت را جلب نماید و برای تضمین چنین رقابت و مشارکتی آزادی‌های مدنی و سیاسی کافی در اختیار مردم گذارد.»<sup>(۴)</sup>

ب: «روشمیر و همکارانش به جای توجه به ایده‌آل‌های فلسفی در تعریف دموکراسی، به امکانات واقعی نظر دارند. به نظر ایشان، دموکراسی عبارت است از مشارکت نه‌چندان شدید مردم در حکومت از طریق نمایندگان پارلمان، مسئولیت دولت در برابر پارلمان، برگزاری متناوب انتخابات آزاد و منصفانه، آزادی بیان و اجتماع، و حق رأی همگانی.»<sup>(۵)</sup>

۱. همان، ص ۱۱۷

۲. همان، صص ۱۱۸-۱۱۷

۳. همان، ص ۱۱۸

۴. همان‌جا

۵. همان‌جا

به نظر می‌رسد فصل مشترک دو تعریف فوق‌الذکر همان چیزهایی باشد که در بخش ثبات دموکراتیک مدنظر قرار می‌گیرد و کشوری دارای ثبات دموکراتیک یا ثبات توتالیتر معرفی می‌گردد.

پنجم این‌که: یافتن یک تعریف عملیاتی و رضایت‌بخش برای ثبات، کار دشواری است. به نظر اسمیت تاکنون از شاخص‌های متعددی مانند میزان جابه‌جایی مقام‌های بلندپایه‌ی اجرایی، مرگ و میر بر اثر خشونت داخلی در هر یک میلیون نفر و تعداد کل حوادث خشونت‌بار برای عملیاتی کردن تعریف ثبات استفاده شده است. نیز تلاش‌هایی برای سنجش پرخاشگری گروه‌ها در درون نظام سیاسی، پایداری و دوام حکومت‌ها، آزادی انتخابات و میزان مطابقت رفتار حکومت‌ها با قانون اساسی به عمل آمده است، اما هیچ‌یک از این شاخص‌ها نمی‌تواند به‌طور کامل در بردارنده‌ی چیزی باشد که در معنای بی‌ثباتی سیاسی نهفته است زیرا در بسیاری از موارد در یک نظام سیاسی ممکن است حتی ساختارهای سیاسی تغییر کنند، اما بی‌ثباتی سیاسی رخ ندهد. با این مقدمات وی تلویحاً تعریف «آکه»<sup>(۱)</sup> از بی‌ثباتی سیاسی را اینگونه می‌پذیرد:

«فرمول‌بندی آکه از بی‌ثباتی بر حسب انحراف اعضای جامعه از الگوهای رفتاری واقع در محدوده‌های ناشی از انتظارات نقش سیاسی» این امتیاز را دارد که حوادثی مانند کودتا، خشونت انتخاباتی، ترورهای سیاسی را در بر می‌گیرد که به‌طور متعارف شاخص بی‌ثباتی سیاسی تلقی می‌شوند، ولی قراتر از اندر کنش‌های نخبگان قرار دارند و در عین حال می‌پذیرد که چیزی که ممکن است برای یک ساختار سیاسی برهم‌زننده‌ی ثبات تلقی شود، شاید برای یک ساختار سیاسی این‌گونه نباشد.<sup>(۲)</sup>

به این ترتیب باید گفت که تعریف اسمیت از ثبات سیاسی بر ماهیتی هنجاری استوار است و می‌توان آن را به این شکل بیان داشت که «ثبات سیاسی حالتی است که در آن اعضای جامعه از الگوهای رفتاری واقع در محدوده‌های ناشی از انتظارات نقش سیاسی

منحرف نشده باشند.» این تعریف می‌تواند بر هر جامعه‌ای منطبق گردد. هر جامعه‌ای مبتنی بر هنجارهای مخصوص به خود است و الگوهای رفتاری از نقش‌های سیاسی منتزع می‌شوند که براساس این هنجارها شکل گرفته است.

#### ۱-۵: ثبات سیاسی از دیدگاه ایان لاستیک<sup>(۱)</sup>

ایان لاستیک در بحث خود از ثبات سیاسی ابتدا دو دیدگاه کلی یا دو سنت اجتماعی یا دو رویه‌ی جامعه‌شناسانه را بیان می‌دارد. در رویه‌ی اول که از هگل تا ویر و پارسونز امتداد می‌یابد، نظریه‌پردازان مزبور، واحدهای سیاسی - اجتماعی را به منزله‌ی نظام‌هایی متوازن و با ثبات تجزیه و تحلیل کرده‌اند که وقتی در مقابل نیروهای تکنولوژیکی، اجتماعی و یا ایدئولوژیکی مختلف قرار می‌گیرند، تحت الگوهای خاصی واکنش داده و توسعه می‌یابند.<sup>(۲)</sup>

نظریه‌پردازان این رویه را نظریه‌پردازان «اجماع» نامیده‌اند. در نگاه نظریه‌پردازان اجماع که جوامع به منزله‌ی واحدهای یک‌دست تلقی می‌شوند، وجود تعارض و کشمکش در جوامع منتفی نیست، اما در این جا قاعدتاً رقابت و بی‌سامانی پدیده‌هایی غیرمنتظره و حیرت‌آورند و اگر رخ دهند باید تبیین گردند. در این جا مهم‌تر از همه، ثبات نظام سیاسی پدیده‌ی مورد انتظار بوده و اصل بر آن است که نظام سیاسی باید تداوم یابد و غیر از آن غیرمنتظره است. رویه‌ی دوم را یک سنت روشنفکرانه تشکیل می‌دهد که برداشتی از جامعه‌ی مبتنی است که در مقابل دیدگاه اول قرار دارد. سردمداران این رویه را نظریه‌پردازان تعارض نامیده‌اند. معروف‌ترین این نظریه‌پردازان از هابس تا دورکهایم، داهرندورف و ساموئل هانتینگتون امتداد یافته‌اند. اینان جوامع را به منزله‌ی ملغمه‌هایی از افراد و یا گروه‌ها تجزیه و تحلیل کرده‌اند که منافع و خواسته‌های آنها با هم متعارض است. براساس چنین دیدگاهی از جامعه، رقابت و بی‌سامانی قاعدتاً مورد انتظار است و

1. Ian Lustick

2. Ian Lustick, *Stability in deeply divided societies: Consociationalism versus control* in John Hutchinson and Antony D. Smith (eds.), *critical concepts in Political science* (Vol. 5), London: Routledge, 2000, P. 1744

به خودی خود نه حیرت آور است و نه نیازمند تبیین. آنچه در بستر این رهیافت عمومی حیرت آور است، وجود نظام‌های سیاسی - اجتماعی در طول زمان - به ویژه تداوم با ثبات الگوهای خاصی از روابط سیاسی - است.

به همین مناسبت کلیه‌ی مفاهیمی را که نظریه پردازان «تعارض» توسعه داده و تکمیل کرده‌اند، تحلیل حفظ نظام را در بردارند و برای آن به کار برده می‌شوند.<sup>(۱)</sup> به این ترتیب لاستیک با ذکر دو رویه‌ی بالا، به اصطلاح جایگاه موضوع ثبات سیاسی را مشخص کرده است. اساساً ثبات سیاسی در این دیدگاه وقتی جای طرح شدن دارد که ابتدا تعارضی وجود داشته باشد، البته این به معنی آن نیست که در جامعه‌ای فاقد تعارض، ثبات بی‌معناست؛ بلکه بدان معنی است که ثبات، امر طبیعی جامعه‌ی فاقد تعارض بوده و به همین دلیل نیازمند تبیین نیست. برعکس، بی‌ثباتی، امر طبیعی جامعه‌ی متعارض است و چنانچه وجود نداشته باشد یا وجود داشته باشد، نیازمند تبیین است.

با این توصیف، لاستیک تعریف خود را از ثبات سیاسی بدین شرح بیان می‌دارد: «ثبات یا ثبات سیاسی به عملیات مداوم الگوهای خاصی از رفتار سیاسی، جدا از به کارگیری غیرقانونی خشونت، اشاره دارد که با انتظاری عمومی در بین عامه‌ی متوجه، همراهی می‌شود، دایر بر این که چنین الگوهایی احتمالاً در آینده‌ای قابل پیش‌بینی دست‌نخورده باقی خواهند ماند».<sup>(۲)</sup>

در این تعریف رفتاری از ثبات سیاسی چند عامل لحاظ شده است: اول: از الگوهای خاص رفتار سیاسی سخن به میان آمده است. همین، به تعریف حالت هنجاری می‌بخشد، زیرا به هر جامعه‌ای این حق را می‌دهد که الگوی معینی از رفتار سیاسی داشته باشد.

دوم: الگوهای رفتاری عامل در این جا مد نظر است و هر الگویی مورد توجه نیست. عاملیت الگوی رفتاری نیز توأم با تداوم دیده شده است و جدای از تداوم عملیاتی از

Op. Cit

.۱

Ibid. P. 1743

.۲



تعریف بیرون رانده شده است.

سوم: در این جا نوعی حالت تعامل بین الگوهای رفتاری جامعه و افکار عمومی فرض گرفته شده است. این حالت تعامل در واقع نمایانگر تأثیر و تأثر الگوهای رفتاری حاکم بر یک نظام سیاسی و افکار عمومی است.

چهارم: ثبات سیاسی حالتی روان‌شناختی یافته است؛ چراکه استمرار حیات الگوهای رفتاری به انتظار عمومی پیوند زده شده است. حالت روان‌شناختی ثبات سیاسی از بسیاری جهات رهنمودی عملی به سیاست‌گذاران یا حتی نخبگان در قدرت به حساب می‌آید و تلویحاً آنان را به ایجاد حالتی روانی پند می‌دهد که در آن برداشت عامه‌ی متوجه از کنش‌ها و واکنش‌های درون و بیرون حکومتی، معادل وجود بقای الگوهای رفتاری باشد که تصور دیرپایی آن‌ها وجود ثبات سیاسی را در ذهن آنان مجسم می‌سازد. به عبارت دیگر باید اذعان نمود که همانند بسیاری از موضوعات دیگر علوم اجتماعی، در این تعریف نیز برداشت افکار عمومی، تأثیری عملی یافته و تا حدود زیادی جایگزین واقعیت‌ها شده است. این ویژگی مهم تعریف لاستیک است که شاید کمتر در جاهای دیگر به چشم بیاید.

## ۲- تعریف تفصیلی ثبات سیاسی

این تعریف از ثبات سیاسی را دیوید ساندرز<sup>(۱)</sup> بیان کرده است. ویژگی بحث ساندرز در این است که ثبات سیاسی را متغیری مستقل قلمداد کرده و در آثار متعدد خود تلاش نموده چارچوبی مفهومی از ثبات سیاسی به دست دهد. ساندرز در بررسی خود از نقد ادبیات موجود با هدف دستیابی به تعریفی قانع‌کننده از ثبات سیاسی بهره گرفته است. نکته‌ای که وی در شروع کتاب خود گفته از این حیث جالب توجه است که سمت و سوی کار وی را نشان می‌دهد:

«تا جایی که من اطلاع دارم، تاکنون هیچ‌کس سعی نکرده از نظام‌های سیاسی با ثبات به عنوان تنها نظام‌های کاملاً ایستا و بدون تغییر یاد کند. در واقع به نظر

می‌رسد اکثریت دانشمندان علوم سیاسی موافق‌اند که ثبات سیاسی مستلزم حذف امکان تغییرات مهم اجتماعی و سیاسی نیست. به اعتقاد آنان، ثبات ناظر است بر فقدان نسبی برخی انواع حوادث سیاسی «بی‌ثبات‌کننده» که خواه به صورت تغییر در ساختار قدرت، تغییر در حکومت و خواه به صورت مسالمت‌آمیز یا حتی خشونت‌آمیز به چالش با قدرت‌های سیاسی موجود یا خودساختار اقتدار سیاسی می‌انجامد.<sup>(۱)</sup>

عبارت ساندرز تداعی‌کننده‌ی ثبات سیاسی است که پویایی، درون‌مایه‌ی اصلی آن را تشکیل می‌دهد. این درون‌مایه، ادبیات تعریف را به حوزه‌ی حکومت‌هایی وارد می‌سازد که با فرض امکان و جواز رویداد تغییرات مهم و جزئی، به حیات خود ادامه می‌دهند. مسلماً چنین حکومت‌هایی از لحاظ توزیع قدرت سیاسی با قدرتی نسبتاً تقسیم شده، مواجه‌اند.

فضای تعریفی که ساندرز از ثبات سیاسی به دست می‌دهد، فضایی متغیر است. این فضا در آخرین سطور عبارت نقل شده، به خوبی خود را نشان می‌دهد؛ خصوصاً وقتی ببینیم که وی «تغییر» را در کنار «فقدان نسبی بی‌ثباتی» به کار برده است. هدف اصلی ساندرز نیز آن است که با پرورش همین تعریف اخیر، چارچوبی برای تحلیل ثبات سیاسی یا بی‌ثباتی سیاسی بیان دارد. وی برای دستیابی به چنین هدفی ابتدا سه تعریف از ثبات / بی‌ثباتی سیاسی تشخیص می‌دهد، آن‌ها را نقد می‌کند و در نهایت تعریف خود را به‌طور مشخص بیان می‌دارد. این سه تعریف که در ذیل در قالب سه مکتب ذکر می‌شوند عبارت‌اند از: مکتب تداوم، مکتب تحلیلی عاملی و مکتب روزنامه‌نگارانه (ژورنالیستی).

## ۱-۲: مکتب تداوم

مأخذ ساندرز برای این تعریف کتاب «انسان سیاسی» سیمور لیپست<sup>(۲)</sup> است. به

۱. دیوید ساندرز، *الگوهای بی‌ثباتی سیاسی*، ترجمه‌ی پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، تهران، انتشارات پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ص ۶

Seymour Lipset

نظری کتاب مزبور اولین تلاش علمی بشر را برای عرضه‌ی پژوهشی نظام‌مند بین‌ملی و تجربی از ثبات سیاسی به نمایش می‌گذارد و در عین حال متذکر می‌شود که طرح تحقیقاتی لیپ‌ست ناظر بر مطالعه‌ی کلیه‌ی منابع ثبات در تمامی نظام‌های سیاسی نبوده، بلکه هدف اصلی وی بررسی ریشه‌های ثبات سیاسی در اروپا و شمال آفریقا، در ارتباطات متقابل اجتماعی - اقتصادی و سازوکارهای حفظ نهادهای سیاسی بوده است.<sup>(۱)</sup> به همین دلیل وی در جست‌وجوی حکومت‌های دموکراتیک با ثبات بوده است.

به گفته‌ی ساندرز، لیپ‌ست از دموکراسی‌های باثبات به منزله‌ی نظام‌هایی یاد کرده است که شاهد «تداوم بی‌وقفه‌ی دموکراسی‌های سیاسی» از زمان جنگ جهانی اول بوده و از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۵۹ فاقد جنبش سیاسی مهمی در مخالفت با قوانین یا اصول حکومت دموکراتیک بوده‌اند.<sup>(۲)</sup> به این ترتیب ثبات سیاسی عبارت است از استمرار انواع خاصی از نظام سیاسی یا تداوم آن‌ها.<sup>(۳)</sup>

چنان‌که مشاهده می‌شود، «تداوم» مفهوم کلیدی این تعریف را تشکیل می‌دهد و این تعریف پیروان دیگری نیز در سال‌های بعد از ۱۹۵۹ یافته است. این پیروان که افرادی مانند ادموند وربا<sup>(۴)</sup>، فیلد<sup>(۵)</sup> و کاسلز<sup>(۶)</sup> را شامل می‌گردند، ایده‌ی لیپ‌ست را گسترش داده و از آن مکتبی ساخته‌اند که «تداوم» نام دارد و آخرین محصول این مکتب با اتکا به تعریف لیپ‌ست تعریف «واحد با ثبات سیاسی به واحد سیاسی» است که ساختار نهادی کلی خاص خود را در طول زمان حفظ نماید.<sup>(۷)</sup>

بررسی ثبات و بی‌ثباتی به منزله‌ی وضعیت‌های جایگزین، مهم‌ترین ویژگی تحلیل لیپ‌ست است. از این تحلیل به‌طور ضمنی برمی‌آید که واحدهای سیاسی یا کاملاً با

۱. ساندرز، همان، ص ۱۰

۲. همان، صص ۱۰، ۱۱

۳. همان، صص ۵۶، ۵۷

Edmmond verba

۴

Field

۵

Castles

۶

۷. ساندرز، همان، ص ۵۷

ثبات یا کاملاً بی ثبات اند.<sup>(۱)</sup> در نتیجه این امکان را که ثبات و بی ثباتی را بتوان به صورت نسبی و مداوم به یک مفهوم تبدیل کرد، طرد می نماید. پس از بیان این تعریف از لیپست، ساندرز آن را نقد کرده است.

### نقد مکتب تداوم

ساندرز تعریف ثبات سیاسی به منزله‌ی تداوم را این گونه نقد می کند: اولاً بیان می دارد که تحلیل لیپست به منزله‌ی نقطه‌ی شروعی بر دیگر تحلیل ها تأثیر بسزایی گذاشته، بی شک درخور تحسین است.<sup>(۲)</sup>

ثانیاً پس از این تمجید این اشکالات را بر تعریف مزبور وارد می سازد: اول، این تعریف ضد و نقیض است. دوم، تحلیل وی باعث به جای ماندن میراثی از ابهام نظری شده است، به این معنی که عده‌ی زیادی همین تفسیر را نقطه‌ی شروع تحقیق خود در حداقل سه حوزه‌ی تحلیلی مرتبط با آن و نه کاملاً مجزا قرار داده اند. برخی از دانشمندان از این تحلیل بهره گرفته اند تا دریابند چرا برخی نظام های سیاسی، دموکراتیک تر از سایر نظام ها هستند. برخی دیگر هم از همین دیدگاه، توسعه‌ی سیاسی را تحلیل کرده اند. باز هم برخی دیگر در تحقیقات خود درباره‌ی بی ثباتی و خشونت سیاسی از آن استفاده کرده اند و کانون توجه تحلیل مزبور، یعنی ثبات دموکراسی در آثار دیگران به منزله‌ی یک حوزه‌ی خاص تحلیلی مطرح شده است.<sup>(۳)</sup> این در حالی است که گرچه درجه‌ی دموکراسی، سطح توسعه‌ی سیاسی و ثبات ممکن است از لحاظ تجربی مرتبط باشند، از یک طرف این گرایشات به هیچ وجه ثابت نیستند و از سوی دیگر دموکراسی، توسعه و ثبات از لحاظ تحلیلی، مفاهیم مجزایی هستند؛ دموکراسی از سطوح بالاتر مشارکت و مخالفت عمومی (مخالفت نهادینه) به وجود می آید، توسعه مربوط است به حصول سطوح نسبتاً بالاتری از «برابری»، «تنوع» و «قابلیت» و ثبات ناظر است بر فقدان تغییر در حکومت و یا رژیم موجود و یا چالش علیه آن. حتی اگر تعاریف

۱. همان، ص ۱۱

۲. همان جا

۳. همان جا

مزبور از دموکراسی، ثبات و توسعه نیز صحیح نباشد، باز هم روشن است که این سه مفهوم به طور بنیادی مستقل‌اند و باید هم در چارچوب تفکرات نظری و هم در چارچوب تحقیقات تجربی به همین صورت مورد توجه قرار گیرند.<sup>(۱)</sup>

سوم، ضعف اصلی تعریف ثبات به مثابه تداوم و استمرار نوع سیستم یا رژیم به گونه‌شناسی رژیم‌های سیاسی مربوط است که در این تعریف منظور شده است. به عبارت دیگر آن چه مهم است این‌که باید مشخص شود که آیا تداوم از نوع خاصی وجود دارد یا خیر و متأسفانه در تعریف مزبور این موضوع به خوبی مشخص نشده است. روشن است که از دیدگاه ناظران، دوران پس از عصر استعمار، شاهد ظهور نظام‌های سیاسی در انواع مختلف بوده و در نتیجه طبقه‌بندی نظام‌ها فقط به صورت دموکراسی و دیکتاتوری، صرفاً برای ساده‌سازی بیش از حد تنوع جهان معاصر است. به عبارت دیگر تقسیم رژیم‌ها یا سیستم‌ها به دموکراسی یا دیکتاتوری به تنهایی کافی نیست و هنجارهای نظام سیاسی یا یک رژیم را نباید با معیارهای منحصر به فردی (چون دموکراسی یا دیکتاتوری) تعیین کرد، بلکه باید فضایی سه بعدی را (به استناد طرح طبقه‌بندی جامع بلوندل از نظام‌های سیاسی) در نظر داشت. مختصات این فضا اولاً یک محور الیگارشیک - دموکراتیک است (یعنی نسبت اعضای نظام که به طور معنی‌داری در تصمیم‌گیری‌ها شرکت دارند چیست؟)، ثانیاً محور رادیکال - محافظه‌کارانه است (یعنی اهداف رژیم چیست؟ آیا سیاست‌های مورد پی‌گیری حکومت در پی تحکیم یا تغییر وضع موجود است؟) و ثالثاً محور لیبرال - اقتدارطلب است (حکومت چگونه تلاش می‌کند، به اهداف خود برسد: با فشار و تحمیل یا جلب رضایت عمومی؟) چون این سه محور می‌تواند در هر جایی از نظام سیاسی قرار گیرد، به طور تجربی هفت نوع نظام سیاسی عمده وجود دارد: محافظه‌کار اقتدارطلب، محافظه‌کار سنتی، لیبرال دموکراتیک، راست مردمی، میانه‌رو مردمی، چپ مردمی و اقتدارطلب رادیکال. به این ترتیب چون تغییر از یک نوع رژیم به دیگری، حاصل حرکت اساسی نظام در یک یا چند بُعد فضای مزبور است، در مواردی که حتی از ثبات به منزله‌ی تداوم نوع نظام یاد

می‌شود، ضرورت دارد مفهوم پیچیده‌تری از نوع نظام در مقایسه با معیار صرف دموکراسی - دیکتاتوری به کار گرفته شود.<sup>(۱)</sup>

چهارم، محدودیت عمده‌ی این تعریف، ناتوانی آن در شناخت امکان وجود انواع مختلف بی‌ثباتی است. توضیح این‌که مسئله‌ی ثبات - بی‌ثباتی صرفاً مرتبط با حفظ الگوی نهادینه شده نیست که بتوان فقط آن را تداوم به حساب آورد، بلکه ملاحظه‌ی این امر نیز لازم است که آیا برای مثال در طول مدت یک بی‌ثباتی مرتبط با چالش‌های پیش روی حکومت‌ها یا رژیم‌ها در خلال یک دوره‌ی زمانی معین، این الگوی نهادینه‌ی خاص، استمرار داشته است یا خیر.<sup>(۲)</sup>

#### ۲-۲: مکتب فراوانی (تحلیل عاملی)

در این مکتب که اساس آن تجربه‌گرایی است، بر روی تداوم، تأکید چندانی صورت نمی‌گیرد. در عوض این‌جا فرض بر آن است که بی‌ثباتی در مفهوم استمرار و نه انشعاب به طور مستقیم با تغییر نسبت فراوانی وقوع انواع خاصی از حوادث سیاسی تغییر می‌کند. از این دیدگاه بی‌ثباتی دارای چارچوبی بسیار وسیع‌تر از نوسانات بین نظام‌های حکومتی دموکراتیک و غیردموکراتیک است. در هر دوره‌ی زمانی، هر قدر تعداد کودتاها، تغییرات حکومت، تظاهرات، شورش، آغاز جنگ چریکی و مرگ در اثر خشونت سیاسی که در کشوری رخ می‌دهد، بیشتر باشد، آن کشور بی‌ثبات‌تر محسوب می‌شود. بنابراین با فرض عامل بودن حوادث غیرمتعادل‌کننده در مکتب فراوانی، ثبات عبارت خواهد شد از عدم وقوع رفتارها یا حوادث بی‌ثبات‌کننده‌ای<sup>(۳)</sup> که ذکر آن‌ها گذشت. برای سنجش ثبات سیاسی یا بی‌ثباتی براساس این تعریف، رویه‌ی تجربی آن است که در یک یا چند دوره‌ی طولانی از زمان، کشور یا کشورهای مختلفی را بررسی کرده، تأثیر عوامل بی‌ثبات‌ساز یا ثبات‌آفرین مختلف را بر بی‌ثباتی یا ثبات سیاسی می‌سنجند و بر مبنای جدولی که از تأثیر عوامل مختلف تشکیل می‌شود، درباره‌ی کشور

۱. همان، صص ۵۹-۶۰

۲. همان، صص ۶۰-۶۱

۳. همان، ص ۵۷

یا منطقه‌ای خاص از جهان اظهار نظر می‌نمایند. این مکتب نیز با نقد ساندرز مواجه شده است.

### نقد مکتب فراوانی

به نظر ساندرز تنها ویژگی مثبت رویکرد فراوانی، آن است که تا حدودی محدودیت‌های رویکرد تداوم را دور می‌زند؛ زیرا در آن با استناد به طیف کلی رفتارها، از اعتصاب و تظاهرات گرفته تا جنگ چریکی و تغییرات قانون اساسی و کودتا، ثبات یا بی‌ثباتی سیاسی تعریف می‌شود. در عین حال ایرادهایی نیز بر آن وارد است که عبارت‌اند از:

۱- میزان شایان توجهی از ابهام و سردرگمی در این تعریف هست که ناشی از کاربردهای فراوان تکنیک‌های تحلیل عاملی در خصوص شاخص‌های مختلف بی‌ثباتی است؛ کاربردهایی که باعث به وجود آمدن شماری از دسته‌متغیرهای متناقض شده است.

۲- چون حامیان رویکرد تحلیل عاملی مدعی شده‌اند که خوشه‌های تشکیل شده از تأثیرسنجی عوامل مختلف، نشانگر ابعاد اساسی بی‌ثباتی سیاسی هستند، چنین مجموعه‌ی پرتناقضی را نمی‌توان به تنهایی برای نادیده گرفتن نتایج تحلیل‌های عاملی مختلف توجیهی کافی فرض کرد.

۳- تکنیک تحلیل عاملی نمی‌تواند بین هم‌بستگی تجربی - که نشان می‌دهد دو متغیر بخشی از یک پدیده‌ی وسیع‌تر و اساسی‌ترند - و هم‌بستگی‌ای که نتیجه‌ی رابطه‌ی علمی بین دو متغیر مشخص است، تفکیک قایل شود.<sup>(۱)</sup>

اگر بخواهیم اشکالات فوق‌الذکر را خلاصه کنیم، باید بگوییم که زیر شاخه‌ها یا ابعاد کوچک‌تر بی‌ثباتی که رویکرد فراوانی عرضه می‌کند، نه تنها ناسازگار؛ بلکه مبتنی بر تکنیک تحلیل داده‌ای بسیار نامناسبی هستند که نوعی معیارهای عملیاتی برای بی‌ثباتی ایجاد می‌کند که دچار مشکلات و ملاحظات بحث‌انگیز فلسفی است. با این توصیف

رویکرد فراوانی نیز ناقص تشخیص داده می‌شود و لازم است تعریف کارآمدتری را یافت که قدرت تبیین‌کنندگی بیشتری داشته باشد.

## ۲-۳: مکتب روزنامه‌نگاران (ژورنالیستی)

این رویکرد به وسیله‌ی روزنامه‌نگاران سیاسی بیان شده است. این رویکرد بر پایه‌ی تعریف رسمی از بی‌ثباتی نیست؛ بلکه دو ایده‌ی مفید را که بهتر است تحلیل‌گران سیاسی هم به آن توجه کنند، در نظر می‌گیرد. نخست تأکید بر روی وضعیت‌های سیاسی نسبتاً کوتاه‌مدت است. همان‌طور که دیدیم در رویکرد تداوم و فراوانی، دوره‌های زمانی طولانی شامل چندین دهه، بررسی می‌شود، اما کانون توجه روزنامه‌نگاران سیاسی دوره‌ی بسیار کوتاهی مانند چند روز، چند هفته یا حداکثر چند ماه است. به این ترتیب، روزنامه‌نگار سیاسی در مقام توجه به بی‌ثباتی سیاسی، کاری به تقسیم‌کشورها و دسته‌بندی بی‌ثبات و با ثبات ندارد؛ بلکه «وضعیت سیاسی» موجود در کشوری خاص را در زمانی خاص، کم و بیش بی‌ثبات می‌خواند.<sup>(۱)</sup>

ویژگی دوم این رویکرد همگام دانستن بی‌ثباتی با عدم قطعیت است. در حالی که تجربه‌گرایان سابق‌الذکر تنها پس از ثبت و تحلیل انواع خاص و قابل مشاهده‌ای از حوادث، می‌توانند درباره‌ی بی‌ثباتی بحث کنند، روزنامه‌نگاران بر پایه‌ی شواهد ضعیف‌تر و اغلب اوقات به خاطر وقوع تنها یک واقعه، به بی‌ثباتی اشاره می‌کنند. در واقع انتظار تحول در آینده‌ی نزدیک و نااطمینانی درباره‌ی جریان وقایع سیاسی، اساس برداشت روزنامه‌نگاران است.<sup>(۲)</sup>

بنابراین بیان تعریفی از ثبات سیاسی با توجه به این رویکرد با مشکل مواجه است. تنها تعریفی که می‌توان عرضه کرد این که با افزودن «ثبات سیاسی لحظه‌ای» به تعاریف قبلی بگوییم: آن عبارت از حالتی است که در آن بنا به تشخیص یک خبرنگار، حادثه‌ای که از دیدگاه او بی‌ثبات‌کننده است، رخ نداده باشد.

۱. همان، صص ۵۷-۵۸

۲. همان، ص ۵۸



### نقد مکتب روزنامه‌نگاران

به نظر ساندرز مفهوم روزنامه‌نگارانه‌ی بی‌ثباتی به منزله‌ی عدم قطعیت، با توجه به اهدافی که گزارشگران خبری دارند، در خور تحسین است. معمولاً این‌گونه افراد که به جلب توجه عموم علاقه‌ی ویژه‌ای دارند، وضعیت‌های سیاسی نامطمئن را برای جلب توجه عموم به بی‌ثباتی مفید می‌دانند، اما گذشته از این حسن، بیان علمی بی‌ثباتی سیاسی از این منظر ممکن نیست؛ زیرا تعریف بی‌ثباتی سیاسی با وجهه‌ی علمی، یعنی تعریفی که بتواند در شرایط مختلف به طور مکرر و متحدالشکل به عمل درآید، لزوماً باید ماهیت دقیق‌تر و منسجم‌تری داشته باشد. تعریف روزنامه‌نگاران که بسیار انعطاف‌پذیر است، به همان اندازه نیز برداشت‌گرایانه است.<sup>(۱)</sup>

میزان احتمال این‌که یک گزارشگر، وضعیت بی‌ثبات تلقی کند تا حدود زیادی تحت تأثیر این ملاحظات است: حب و بغض‌های شخصی او، شبکه‌ی تماس شخصی که از آن کسب اطلاعات می‌کند و موضع‌گیری ایدئولوژیک رسانه‌ای که او برایش کار می‌کند. این‌گونه ملاحظات غیرمحسوس به سادگی راه را برای پژوهش رسمی باز نمی‌کند؛ زیرا نبود پایه‌ای سامان‌مند برای آن، مانع بهره‌گیری از آن در تحقیقات دانشگاهی شده است.<sup>(۲)</sup>

### ۲-۴: ثبات سیاسی از دیدگاه ساندرز

ساندرز این تعریف را با یک مقدمه بیان کرده است: «ویژگی‌های یک تعریف مطلوب از بی‌ثباتی - ثبات سیاسی»

یک تعریف مناسب از ثبات - بی‌ثباتی سیاسی باید ویژگی‌های ذیل را داشته باشد:  
اول این‌که تعریف مزبور باید از تفکیک سطحی ثبات - بی‌ثباتی احتراز نماید و در عوض آن را یک پدیده‌ی مستمر و نسبی بداند؛ زیرا ثبات و بی‌ثباتی وضعیت‌های نسبی هستند نه گسسته؛

۱. همان، ص ۶۲

۲. همان‌جا

دوم این که یک تعریف مناسب باید از مفهوم روزنامه‌نگارانه بی‌ثباتی در بخش زمانی آن تأثیر پذیرد و نشان بدهد که چون سطح بی‌ثباتی در یک کشور با گذشت زمان تغییر می‌کند، لذا واحدهای زمانی به کار رفته در تحلیل‌ها باید بر پایه‌ی «وضعیت‌های سیاسی» نسبتاً کوتاه مدت باشند؛

سوم این که در این تعریف باید تلاش شود حداقل بخشی از مفهوم روزنامه‌نگارانه‌ی بی‌ثباتی به عنوان عدم قطعیت در آن جای گیرد. مطلوب آن است که این تعریف باید شامل ویژگی‌های جزئی‌تر سرنخ‌هایی باشد که روزنامه‌نگاران سیاسی، ارزیابی خود از یک وضعیت خاص سیاسی را براساس آن‌ها انجام می‌دهند

چهارم این که مهم‌ترین ویژگی یک تعریف مناسب از بی‌ثباتی، پذیرش انواع متفاوتی از بی‌ثباتی است. بنابراین گونه‌های مختلف بی‌ثباتی سیاسی می‌توان تشخیص داد. شاید یکی از مطلوب‌ترین گونه‌های بی‌ثباتی سیاسی چیزی باشد که به سبک دیوید ایستون عرضه شده است. در این جا وقتی گفته می‌شود بی‌ثباتی نظام سیاسی، نظام سیاسی چندین عامل یا عنصر (غیر تک‌وجهی) فرض می‌شود که در یک چارچوب معینی روی هم اثر می‌گذارند. اگر «سیاسی» را به منزله‌ی تخصیص اقتدارآمیز ارزش‌ها تعریف کنیم، آنگاه می‌توانیم وضعیت سیاسی بی‌ثباتی را شرایطی بدانیم که در آن تأثیرگذاری یا تعامل در درون و بین عناصر نظام سیاسی، پیش‌بینی‌ناشدنی یا نامطمئن است. به علاوه به گفته‌ی ایستون نظام سیاسی سه بعد اساسی دارد که حاوی عناصر مختلفی است که بر روی هم سیستم را تشکیل می‌دهند:

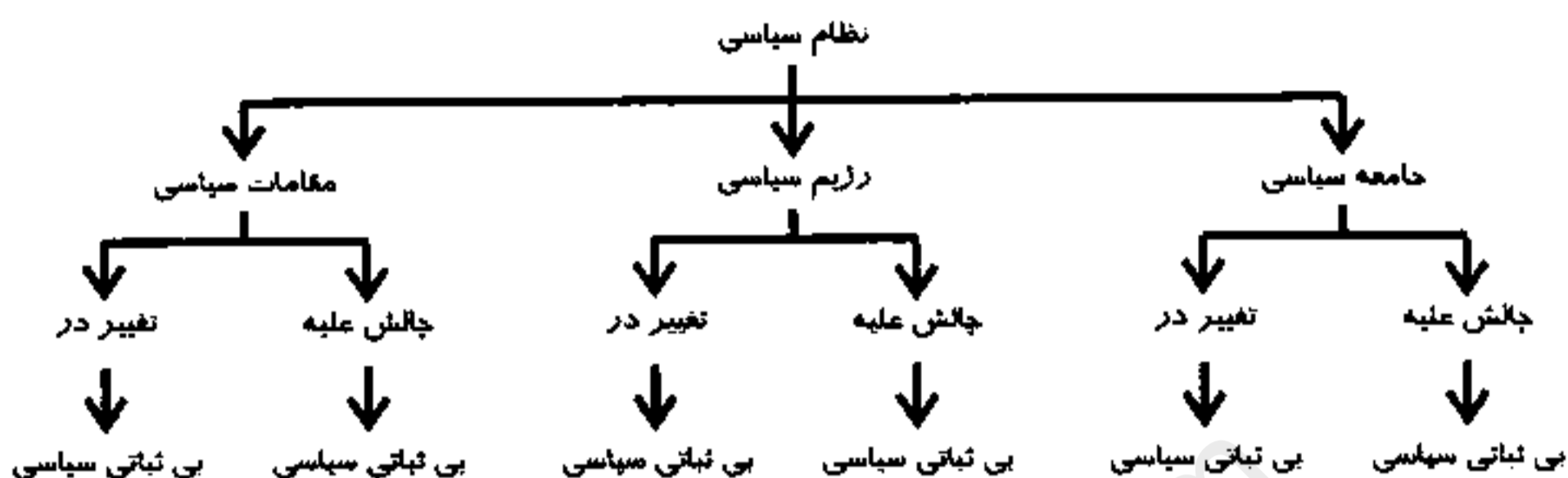
(۱) مقامات سیاسی (تصمیم‌گیران اصلی که سیاست‌ها را در مقطع زمانی خاصی تعیین می‌کنند و به عبارت دیگر حکومت)؛

(۲) رژیم (قواعد حقوقی رسمی و غیررسمی که حاکم بر حل مناقشات در درون نظام است)؛

(۳) جامعه‌ی سیاسی (آن جنبه از نظام سیاسی که شامل اعضای است که به صورت گروهی از افراد بر پایه‌ی تقسیم کار سیاسی مرتبط هستند)؛

آنچه موجب بی‌ثباتی می‌شود یا وقوع تغییر در یکی از موارد یا وقوع چالش علیه سه بعد ذکر شده است. به این ترتیب به گفته‌ی ساندرز شش نوع بی‌ثباتی سیاسی خواهیم داشت:

نمودار ۴: ابعاد شش‌گانه‌ی بی‌ثباتی سیاسی



با توجه به ابهامات مختلفی که ناظر به همه‌ی متغیرهای فوق است، شاخص‌سازی ضرورت می‌یابد. این شاخص‌ها را ساندرز این‌گونه پیشنهاد کرده است:

ردیف	مفهوم	شاخص
۱	تغییر رژیم	تغییر در هنجارهای رژیم تغییر در نوع نظام حزبی تغییر در وضعیت نظامی - غیر نظامی
۲	تغییر حکومت	تغییر در قدرت اجرایی مؤثر تغییرات کابینه
۳	تغییر جامعه	اقدامات تجزیه طلبانه‌ی موفق
۴	چالش‌های خشونت‌آمیز	ترور، جنگ تروریستی، تروریسم سیاسی مرگ ناشی از خشونت سیاسی شورش تلاش برای کودتا
۵	چالش‌های مسالمت‌آمیز	اعتصابات سیاسی یا تهدید به اعتصاب تظاهرات اعتراض‌آمیز تحریکات انتقادی مخالفان سخن‌رانی‌های ضدحکومتی به وسیله‌ی رهبران فکری

جدول ۴: شاخص‌های تغییرها و چالش‌ها